

پراکنش جغرافیایی واژه‌های نخل، درخت خرما و مغ و چرای مغ نامیده شدن درخت خرما در شماری از گویش‌های ایرانی

مصطفی سعادت*

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۰/۱۲

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۲/۱۳

چکیده

درخت خرما، درختی تک‌لپه‌ای است که در مناطق گرمسیری می‌روید. سراسر نواحی جنوبی و بخش‌هایی از نواحی مرکزی ایران، زیستگاه طبیعی این درخت است. مردم نواحی گرمسیری، از تمامی اجزای این درخت و میوه‌ی آن استفاده می‌کنند. در فارسی معیار، از واژه‌ی عربی نخل برای نامیدن آن استفاده می‌شود؛ با این وجود، در بسیاری از گویش‌های ایرانی از واژه‌های mox, mog, mok, mox, moč, mo, xormâ, deraxt-e xormâ و dâr استفاده می‌شود. این نام‌ها، پراکنش جغرافیایی ویژه‌ای دارد. در گویش استان‌های جنوبی و نواحی مرکزی - که محل رویش درخت خرماست - به آن mox, mog, mok, mox, moč, mo و mo می‌گویند. در نواحی مجاور این مناطق نیز به آن درخت خرما می‌گویند و در گویش سایر مناطق که از نواحی رویش نخل فاصله‌ی بیشتری دارد، به آن «خرمادار» می‌گویند؛ این نام‌گذاری به دلیل اهمیت درخت خرما در زندگی مردمی است که در آن نواحی می‌زیسته‌اند و متأثر از تقدسی است که برای آن درخت قائل بوده‌اند.

کلیدواژه‌ها: ایران، گویش‌های ایرانی، پراکنش جغرافیایی، درخت خرما، مغ.

۱- مقدمه

نخل (درخت خرما) با نام علمی *Phoenix dactylifera*، درختی تک لپه‌ای است که در مناطق گرمسیری می‌روید. از نظر گیاه‌شناسی، این درخت دوپایه است؛ بدین معنی که پایه‌های نر و ماده‌ی آن از یکدیگر جدا هستند. علی‌رغم اینکه لقاح بین سلول‌های جنسی نر و ماده‌ی درخت خرما به صورت طبیعی نیز رخ می‌دهد، قرن‌هاست که انسان متوجه شده‌است اگر گرده‌افشانی را به طور مصنوعی انجام دهد، نیاز بسیار کمتری به پایه‌های درخت نر خواهد داشت و می‌تواند میزان محصول را در واحد سطح از نخلستان‌ها افزایش دهد. بی‌شک این درخت و محصولش، بر انسان‌هایی که در مناطق گرمسیری زندگی می‌کرده‌اند، تأثیر شگرف و بی‌نظیری داشته و حال نیز چنین است. آریایی‌های هندو-اروپایی و هندو-ایرانی نسبت به موقعیت جغرافیایی ایران کنونی، در مناطق سردسیر شمالی می‌زیستند که رویشگاه طبیعی درخت خرما نبود؛ بنابراین، آنان نخل را نمی‌شناختند و برای نامیدنش نیز اسمی نداشتند. سرتاسر مناطق جنوبی و قسمت‌هایی از مناطق داخلی‌تر فلات ایران، رویشگاه طبیعی این درخت است. در این مقاله کوشش شده‌است تا به بررسی نام این درخت در گویش‌های کنونی رایج در کشور و زبان پهلوی، و وجه تسمیه‌ی آن پرداخته شود.

۲- نام نخل در شماری از گویش‌های رایج در کشور

در جدول شماره‌ی یک، نام «نخل» در شماری از گویش‌های رایج در مناطق مختلف نوشته شده‌است که این نام‌ها از واژه‌نامه‌های منتشر شده استخراج شد. نام‌های درخت خرما در گویش‌های ایرانی مورد مطالعه، توزیع جغرافیایی ویژه‌ای به شرح زیر دارد:

الف: تقریباً در تمامی مناطق جنوبی، جنوب شرقی و شماری از مناطق داخلی‌تر به ویژه در حاشیه‌ی کویر - که زیستگاه نخل است - از واژه‌های مخ^۱، مگ^۲، مک^۳، مخ^۴، مچ^۵ و مو^۶ استفاده می‌شود. در گویش جهرمی (فرزین‌نیا، ۱۳۹۰: ۱۲۴) و میان‌دهی^۷ (سلامی، ۱۳۹۳، ج ۷: ۱۷۱) استان فارس - که هر دو نخلستان‌های وسیعی دارند - به این درخت، ترک^۸ می‌گویند. ذکر این امر لازم است که در جهرم به درخت خرما، mox نیز گفته می‌شود (قزلی‌جهرمی، ۱۳۹۴: ۳۰).

ب: در گویش‌های مناطقی که در مجاورت مناطق گرمسیر قرار دارند ولی در آنها نخل کاشته نمی‌شود؛ عبارت «درخت خرما» را به کار می‌برند.

ج: در گویش‌های مناطق شمالی‌تر، از واژه‌های «دارخرما» یا «خرمدار» استفاده می‌شود.

نخل، واژه‌ای عربی است. به دلیل تأثیر زبان عربی در زبان فارسی معیار، امروزه

1. mox
2. mog
3. mok
4. mox
5. moč
6. mo

۷. واقع در شهرستان فسا.

8. tarok

تقریباً در تمام نقاط کشور از واژه‌ی نخل استفاده می‌شود؛ با این وجود، در بسیاری از گویش‌های رایج در کشور، واژه‌های دیگری نیز کاربرد دارد. باید خاطر نشان ساخت که در یک گویش ممکن است دو یا چند واژه برای درخت خرما وجود داشته باشد؛ به طور مثال، در گویش‌های لاری، اوزی و گراشی از استان فارس، این درخت دارای نام‌های mox، mo، fasil و naxl است که دو واژه‌ی آخری عربی است.

جدول ۱: نام «درخت خرما» در شماری از گویش‌های ایرانی

منبع	موقعیت جغرافیایی	نام گویش (ها)	
جهان‌دیده، ۱۳۹۶، ج ۲: ۲۲۷۳	بلوچستان	بلوچی گویش غربی و مکرانی	mog
صادقی، ۱۳۹۴: ۲۶	کرمان	جنوب کرمان	mog
غلامرضایی، ۱۳۹۵: ۴۵	نائین اصفهان	خوری	mog
مویدمحمسنی، ۱۳۸۱: ۱۹۳	سیرجان کرمان	سیرجانی	mog
کیا، ۱۳۹۰: ۳۲۲	قائن خراسان جنوبی	فرخی	mog
یزدانفر، ۱۳۸۹: ۱۵۲	منوجان کرمان	منوجانی	mog
شبان، ۱۳۸۶: ۲۵۶	نهبندان خراسان جنوبی	نهبندانی	mog
سلامی، ۱۳۹۰، ج ۶: ۱۵۴-۱۵۵	شرق لارستان فارس	اهوه‌ای، بلوچی، درزی	mox
فرهادی راد، ۱۳۸۲: ۱۹۸	بافت کرمان	بافتی	mox
اقتداری، ۱۳۷۱: ۴۴۵	بستک هرمزگان	بستکی	mox
قتالی، ۱۳۸۸: ۳۲۰	بندرخمیر هرمزگان	بندرخمیری	mox
حمیدی، ۱۳۹۵: ۱۹۰	بوشهری	بوشهری	mox
افشار، ۱۳۸۴: ۱۲۳	بیاضه اصفهان	بیاضی	mox
اقتداری، ۱۳۷۱: ۴۴۵	بیرم فارس	بیخه‌ای	mox
نیک‌نفس دهقانی، ۱۳۷۷: ۳۶۱	جیرفت، کهنوج کرمان	جیرفتی، کهنوجی	mox
بلادی، ۱۳۹۰: ۲۸۶	دشتی بوشهر	دشتی	mox
آئینه نگین، ۱۳۸۲: ۱۸۲	بافت کرمان	رابری	mox
مشتاقی نائینی، ۱۳۸۲: ۴۶	اردکان یزد	ساغندی	mox
مویدمحمسنی، ۱۳۸۱: ۱۹۳	سیرجان کرمان	سیرجانی	mox
نجیبی فینی، ۱۳۸۱: ۱۳۳	فین هرمزگان	فینی	mox
اقتداری، ۱۳۷۵: ۵۸۱	میناب هرمزگان	مینابی	mox

نام گویش (ها)	موقعیت جغرافیایی	منبع
mok	بردسیر کرمان	برومند سعید، ۱۳۷۰: ۱۸۹
mok	بلوچی گویش غربی و مکرانی	جهان‌دیده، ۱۳۹۶، ج ۲: ۲۲۶۹
mok	شهادی	مرادی کرمانی، ۱۳۹۷: ۷۰
mox	اسیری	سلامی، ۱۳۸۶، ج ۴: ۱۴۴
mox	امیرسالاری	سلامی، ۱۳۹۳، ج ۷: ۱۷۰
mox	ایچی	سلامی، ۱۳۹۳، ج ۷: ۱۷۰
mox	برازجانی	صابری، ۱۳۹۳: ۹۱
mox	بردستانی	صیادی و زنده‌بودی، ۱۳۹۴: ۱۶۳
mox	بلیانی، درونکی، کرونکی	سلامی، ۱۳۸۵، ج ۳: ۱۱۸-۱۱۹
mox	بنافی، پاپونی، دوسیرانی، سمغانی، کلانی (تاجیکی)، گرگنانی، گاو کشکی، مسقانی، نودانی	سلامی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۲۰-۱۲۱
mox	بوشهری	حمیدی، ۱۳۹۵: ۱۱۵۷
mox	بیخه‌ای، گله‌داری	سلامی، ۱۳۸۸، ج ۵: ۱۵۴-۱۵۵
mox	بیروکانی	سلامی، ۱۳۸۵، ج ۳: ۱۱۸
mox	تنگ کیشی، زاخرویه‌ای	سلامی، ۱۳۸۶، ج ۴: ۱۴۴-۱۴۵
mox	تنگستانی	زاهد، ۱۳۹۵: ۱۶۴
mox	جهرمی	قزلی جهرمی، ۱۳۹۴: ۳۰
mox	چاه گونویی، لای‌زنگانی، مزایجانی	سلامی، ۱۳۹۰، ج ۶: ۱۵۵
mox	حیاتی، دژگاهی	سلامی، ۱۳۸۵، ج ۳: ۱۱۸-۱۱۹
mox	دادنجان	سلامی، ۱۳۸۵، ج ۳: ۱۱۸
mox	دارابی	پدرام، ۱۳۹۰: ۱۲۶
mox	دشتستانی	اکبرزاده، ۱۳۸۱: ۱۱۱
mox	دشتی	زاهد، ۱۳۹۵: ۱۶۴

نام گویش (ها)	موقعیت جغرافیایی	منبع
mox	کازرون فارس	سلامی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۱۱۸-۱۱۹
mox	شیراز فارس	سلامی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۲۰
mox	نیریز فارس	سلامی، ۱۳۹۳، ج ۷: ۱۷۱
mox	کازرون فارس	خاتمی، ۱۳۸۶: ۱۳۵
mox	شیراز فارس	سلامی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۱۱۹
mox	ممسنی فارس	سلامی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۱۱۹
mox	فارس؟؟؟	سلامی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۱۱۹
mačč	بلوچستان	جهان‌دید، ۱۳۹۶، ج ۲: ۲۲۲۴
mâč	جاسک هرمزگان	زومکی جاسکی، ۱۳۹۶: ۳۵۰
mač	کازرون فارس	سلامی، ۱۳۸۵، ج ۳: ۱۱۹
mâ	لارستان فارس	سلامی، ۱۳۹۰، ج ۶: ۱۵۵
mo	لارستان فارس	سلامی، ۱۳۸۸، ج ۵: ۱۵۴-۱۵۵
mo	خنج، لارستان فارس	سلامی، ۱۳۸۶، ج ۴: ۱۴۴-۱۴۵
mo	لارستان فارس	سلامی، ۱۳۸۶، ج ۴: ۱۴۵
mo	لارستان، گراش فارس	اقتداری، ۱۳۷۱: ۴۴۶
moh	لارستان فارس	سلامی، ۱۳۹۰، ج ۶: ۱۵۵
moh	بهبهانی	کیا، ۱۳۹۰: ۳۲۲
moh	خنج فارس	سلامی، ۱۳۸۶، ج ۴: ۱۴۴
moh	شوشتر، خوزستان	نیرومند، ۱۳۵۵: ۴۶۱
mō(h)	؟؟، بوشهر	بلادی، ۱۳۹۰: ۲۸۶
moh	ماهشهری و ماهشهری	نظارات، ۱۳۹۱: ۹۰
movah	دشتی گاوبندی	رستم‌نژاد دشتی، ۱۳۸۶: ۱۱۶
mō(w)	تنگستانی	بلادی، ۱۳۹۰: ۲۸۶
mōw	دشتی بوشهر	بلادی، ۱۳۹۰: ۲۸۶
moyâ	اهلی	سلامی، ۱۳۸۶، ج ۴: ۱۴۴

نام گویش (ها)	موقعیت جغرافیایی	منبع
deraxt-e xormâ	نطنز اصفهان	اسماعیلی، ۱۳۹۰، ج ۱: ۱۴۹
derax xormâ	اصفهان	برجیان، ۱۳۹۴، ج ۲: ۱۳۰
deratxt-e xormâ	بوانات فارس	سلامی، ۱۳۹۳، ج ۷: ۱۷۱
derax-ormâ	سگری اصفهان	برجیان، ۱۳۹۴، ج ۲: ۱۳۱
deraxt-e ormâ	اصفهان	برجیان، ۱۳۹۴، ج ۲: ۱۳۱
derax(t)-ormâ	کمندان اصفهان	برجیان، ۱۳۹۴، ج ۲: ۱۳۱
deraxt-e xormâ	ملایر همدان	علی‌یاری بابلقانی، ۱۳۹۶: ۱۷۸
bone-y xormâ	نیریز فارس	سلامی، ۱۳۹۳، ج ۷: ۱۷۰
bâne-ormâ	کوهپایه اصفهان	برجیان، ۱۳۹۴، ج ۲: ۱۳۱
dâr-e xormâ	خرم آباد لرستان	علی‌یاری بابلقانی، ۱۳۹۶: ۱۷۹-۱۷۸
dâr-e xormâ	دالاهوی، گیلان غرب کرمانشاه	علی‌یاری بابلقانی، ۱۳۹۶: ۱۷۹
xârmâ dâr	بهشهر، رستم کلا مازندران	اکبرپور، ۱۳۹۴، ج ۱: ۱۳۲
xârmâ dâr	بندرگز گلستان	اکبرپور، ۱۳۹۴، ج ۱: ۱۳۳
xârmâ dâr	بهشهر مازندران	اکبرپور، ۱۳۹۴، ج ۲: ۱۳۲
xârmâ e dâr	لاسگرد سمنان	حیدریان و حیدریان، ۱۳۹۰: ۱۰۸
xermâ dâr	؟ گیلان	میرشکری و بهروزیان، ۱۳۸۳: ۸۳
xærmâ dâr	شهرستان خلخال	سبزه‌علیپور، ۱۳۹۴: ۱۷۶-۱۷۷

اسکستانی، دروی، شالی،
کرنقی، کرینی، کلوری،
گیلوانی، لردی

نام گویش(ها)	موقعیت جغرافیایی	منبع
xərmâ dâr	بهشهر مازندران	اکبرپور، ۱۳۹۴، ج ۱: ۱۳۲
xərmâ dâr	بندرگز گلستان	اکبرپور، ۱۳۹۴، ج ۱: ۱۳۳
xormâ dâr	دامغان سمنان	اکبرپور، ۱۳۹۴، ج ۱: ۱۳۲
xormâ dâr	شهرستان خلخال	سبزعلیپور، ۱۳۹۴: ۱۷۶
xormâ dâr	بهشهر، نکا مازندران	اکبرپور، ۱۳۹۴، ج ۲: ۱۳۲-۱۳۳
xormâ dâr	کردکوی مازندران	اکبرپور، ۱۳۹۴، ج ۲: ۱۳۳
xormâ dâr	بهشهر، نکا مازندران	اکبرپور، ۱۳۹۴، ج ۱: ۱۳۲-۱۳۳
xurmâ dâr	لاهیجان گیلان	جهانگیری، ۱۳۹۴: ۳۰۱
xwərmâ-dâr	گرگان گلستان	اکبرپور، ۱۳۹۴، ج ۲: ۱۳۲

۳- «درخت خرما» و «دار خرما»

در زبان پهلوی، معنای واژه‌های draxt و dâr با یکدیگر متفاوت است. در کتاب بندهش، گیاهان به دسته‌های مختلفی تقسیم‌بندی شده‌اند؛ گیاهانی که بیش از یک سال عمر کنند (سالوار، sâlwar) و میوه و بار خوردنی ندهند، بر آنها dâr اطلاق شده‌است؛ مانند سرو و چنار. درختانی که میوه‌ی خوردنی می‌دهند، به نام میوه‌ی آنها خوانده می‌شوند، draxt، اعم از «دار» و «درختان میوه» بوده‌است (فرنبغ‌دادگی، ۱۳۹۰: ۸۸-۸۶). ذکر این امر لازم است که این تقسیم‌بندی در گذر زمان دستخوش تغییرات شد و در زبان فارسی معیار کنونی رایج نیست. واژه‌ی «دار» در پهلوی و فارسی به معنای درخت و چوب است، ولی اینک بیشتر به معنای چوب به ویژه چوبی که با آن مجرمان را حلق آویز می‌کنند، به کار می‌رود و فقط در «دار و درخت» است که معنای قدیمی واژه هنوز به چشم می‌خورد (مزدایپور، ۱۳۹۳: ۶۶۴ و ۷۲۳). در هر صورت، استفاده از «دار» برای نامیدن درخت ثمرده، پدیده‌ی جدیدی است.

همچنان که در بالا نشان داده شد در مناطق وسیعی از کشور، به نخل «درخت خرما» و در مناطق دیگر «خرمادار» یا «دارخرما» گفته می‌شود. توزیع جغرافیایی واژه‌های «درخت خرما» و «دارخرما» از یکدیگر قابل تشخیص است؛ واژه‌ی درخت خرما در مناطقی به کار برده می‌شود که در مجاورت نواحی گرمسیری قرار گرفته‌اند؛ در حالی که در مناطق شمالی‌تر که با

مناطق گرمسیر فاصله‌ی زیادی دارند، اغلب از واژه‌ی «دارخرما» یا «خرمدار» استفاده می‌شود. شاید بتوان این تفاوت را چنین توجیه کرد که در مناطق مجاور نواحی گرمسیری، با توجه به اهمیت بسیار زیاد درخت خرما در زندگی مردمان نواحی گرمسیری، آگاهانه به تفاوت «درخت ثمری» و «دار غیر ثمری» توجه شده‌است و به همین دلیل، از واژه‌ی درخت خرما استفاده می‌شود؛ در حالی که گویشوران مناطق شمالی‌تر که به خوبی به اهمیت چشمگیر نخل واقف نبودند، پس از اینکه «دار» و «درخت» مترادف با هم در نظر گرفته شد، آهسته‌آهسته «دار» را جانشین «درخت» کردند. به همین جهت، در گویش‌های رایج در استان‌های شمالی کشور نظیر استان‌های گیلان، مازندران، گلستان و سمنان اغلب نخل را «دارخرما» یا «خرمدار» می‌نامند.

۴- نخل در باورها

در باور بسیاری از فرهنگ‌ها، درخت ارزش بسیاری دارد و واجد نوعی تقدس است (کوپر، ۱۳۹۲: ۱۵۲). درخت به دلیل تغییر دائمی خود، نماد زندگی است (شوالیه و گبران، ۱۳۸۸، ج ۳: ۱۸۷). در میان بت‌پرستان حران، ماهی از فصل بهار را که در آن عمل بارورسازی درخت خرما صورت می‌گرفت، «ماه نخل» می‌نامیدند و در همان ماه، جشن «زدواج خدایان» را نیز برگزار می‌کردند (فریبرز، ۱۳۹۷: ۱۵۶)؛ چون ریشه‌ی درخت در زمین فرو می‌رود و شاخه‌هایش به سوی آسمان، مظهر قائمیت و نماد ارتباط میان زمین و آسمان است (شوالیه و گبران، ۱۳۸۸، ج ۳: ۱۸۷، ۱۸۹). نخل در کهنسالی نیز به خوبی ثمر می‌دهد؛ بنابراین، نماد طول عمر و تندرستی در پیروی است (کوپر، ۱۳۹۲: ۳۸۲). درخت خرما را درخت زندگی نیز دانسته‌اند (شوالیه و گبران، ۱۳۸۷، ج ۵: ۴۰۱) و آن را نماد روح قلمداد کرده‌اند (همان: ۴۰۲). در باور صابئیان مندائی، اولین درختی که بر زمین پدید آمد، نخل است (عربستانی، ۱۳۸۷: ۶۱). در ادبیات فارسی، واژه‌ی نخل علاوه بر اینکه به معنای درخت خرما است، مجازاً به معنای مطلق درخت نیز استفاده می‌شود و کنایه از قد و بالا و قامت است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل واژه‌ی نخل).

هدف این مقاله، جمع‌آوری باورهای رایج در مناطق مختلف کشور به ویژه مناطق جنوبی است که اشاره به برخی از این باورها ضروری به نظر می‌رسد. گرچه «درخت خرما» گیاه هست، آن را با انسان و حیوان نیز خویشاوند می‌دانند (غلامرضایی، ۱۳۹۵: ۳۶). در هرمزگان این عقیده رایج است که نخل از خاک انسان به وجود آمده‌است و دوست دارد در کنار انسان باشد (دژگانی، ۱۳۹۳: ۷۶). اگر بدون وزیدن باد، شاخه‌ای از این درخت تکان بخورد، می‌گویند که رگ یا نبض نخل می‌زند (همان: ۷۵). نخل از جنبه‌های متعدد دیگر نیز به انسان شباهت دارد؛ از جمله مانند انسان دارای دو نر و ماده است و اگر به قسمت انتهایی نخل - که به منزله‌ی سر درخت است - آسیبی وارد شود، به مرگ آن منجر می‌شود. واحد شمارش نخل نیز شبیه انسان یعنی نفر است (زومکی‌جاسکی، ۱۳۹۶: ۳۵؛ قرنی‌چهرمی، ۱۳۹۴: ۱۸۱؛ دژگانی، ۱۳۹۳: ۷۵). مردم مناطق خرماخیز معتقدند که نخل از نظر راست قامتی، زمان بلوغ و جنسیت به انسان شباهت دارد؛ بنابراین، سایر خصلت‌های انسانی را نیز بدان نسبت می‌دهند (سلامی، ۱۳۸۳ الف: ۳۸). آنها قطع کردن

و خشکاندن نخل را کشتن نخل می‌نامند (سلامی، ۱۳۸۲: ۶۷؛ دزگانی، ۱۳۹۳: ۷۵؛ غلامرضایی، ۱۳۹۵: ۳۶). در خشت، جهرم، گناوه و فراشبند، به «پاجوش نخل» به ترتیب بچه^۱، بچ^۲، بچ^۳ و بچ^۴ می‌گویند (سلامی، ۱۳۸۲: ۶۳؛ قزلی‌جهرمی، ۱۳۹۴: ۱۲؛ دریانورد، ۱۳۹۲: ۲۱۲؛ افشار، ۱۳۸۴: ۳۴۱). اصطلاح «مچ و بچ^۵» به معنی «نخل و بچه» در جاسک به کار برده می‌شود و به سادگی می‌توان به یکسان‌انگاری فرزند و نخل پی برد (زومکی‌جاسکی، ۱۳۹۶: ۲۱۵).

هنگامی که می‌خواهند نهال خرما بکارند، آن را اندکی به جانب قبله متمایل می‌کنند؛ چرا که معتقدند نخل نماز می‌خواند. بنابراین، آب کثیف از جمله آب قلیان را در پای درخت خرما نمی‌ریزند (زومکی‌جاسکی، ۱۳۹۶: ۲۱۴). نخل نیز همچون انسان دیوانه می‌شود. در جهرم، یکی از بیماری‌های نخل را «دیوانه شدن» نام‌گذاری کرده‌اند که در گویش محلی به آن «گنا»^۶ شدن می‌گویند. نخلی که گنا شده‌است، سرش به طرف پایین خم می‌شود و این خم‌شدگی آن قدر ادامه می‌یابد که به مرگ درخت منجر شود (قزلی‌جهرمی، ۱۳۹۴: ۱۷۴). در خور و بیابانک نیز به نخلی که ظاهرش کج شده باشد، برگچه‌هایش شپشک زده و زرد شده باشد و از برگ‌هایش شیرهای خارج شود، دیوانه می‌گویند (میراسکندری و طاهری، ۱۳۸۸: ۶۰-۵۸).

از تمامی اجزای درخت خرما (از برگ و تنه‌ی درخت تا ریشه‌ی آن) و محصول آن استفاده می‌شود. خرما به ویژه در گذشته، غذایی غالب و سرشار از انرژی بود. در تهیه‌ی شمار زیادی از خوراکی‌های مردم مناطق گرمسیر، از خرما استفاده می‌شود (سلامی، ۱۳۸۳ الف، ۴۳، ۴۹، ۵۱؛ نجیبی‌فینی، ۱۳۹۲: ۱۶۸ و ۱۶۷؛ سلامی، ۱۳۸۲: ۶۱؛ رئیسی، ۱۳۸۲: ۱۸۶ و ۱۸۵؛ زنده‌بودی، ۱۳۸۸: ۱۰۱). خرما نامرغوب، منبع غذایی مناسبی برای حیوانات اهلی است (غلامرضایی، ۱۳۹۵: ۱۹؛ خسروانی، ۱۳۹۲: ۸۸). از هسته‌ی خرما نیز آرد تهیه می‌کردند (غراب، ۱۳۶۴: ۱۴۹). افراد کهنسال جهرمی باور داشتند که شهرشان هیچ گاه روی قحطی به خود نخواهد دید؛ چرا که درخت خرما آنان را نجات می‌دهد (قزلی‌جهرمی، ۱۳۹۴: ۱۷۳).

در ساخت بسیاری از وسایل خانه همچون بادبزن و شماری از ظرف‌ها، از برگ‌های سبز نخل استفاده می‌شد (زنده‌بودی، ۱۳۸۸: ۹۸؛ میراسکندری و طاهری، ۱۳۸۸: ۵۷؛ سلامی، ۱۳۸۳ الف: ۴۵، ۴۶، ۵۲). از تنه و برگ‌های خشک نخل برای ساخت گیر، سایه‌بان و پوشانیدن سقف خانه‌ها و محل نگهداری حیوانات اهلی استفاده می‌شد (غراب، ۱۳۶۴: ۱۳۴؛ زنده‌بودی، ۱۳۸۸: ۹۸؛ خسروانی، ۱۳۹۲: ۱۸۱-۱۷۸). تنه و برگ‌های خشک این درخت نیز سوخت مناسبی بود و از لیف خرما، طناب‌های ضخیم تهیه می‌کردند (نجیبی‌فینی، ۱۳۹۲: ۱۷۰-۱۶۹؛ سلامی، ۱۳۸۲: ۶۶، ۷۴-۷۵؛ رئیسی، ۱۳۸۲: ۱۸۵-۱۸۲). با قاطعیت می‌توان گفت که هیچ جزئی از درخت و محصول آن بدون استفاده نبود؛ به همین دلیل در این مناطق، کاشت و پرورش درخت خرما اهمیت بسیار بالایی داشت. تا چندی پیش در بسیاری

1. bača
2. bač
3. bač
4. boč
5. mačč o bač
6. gena

از روستاها و شهرک‌های مناطقی چون بلوچستان، خرما نقش پول را در مبادلات بین مردم برعهده داشت؛ مثلاً گفته می‌شد که یک من روغن برابر با ۱۰ من خرماست (پاپلی‌یزدی، ۱۳۶۸: ۷). در بلوچی ضرب‌المثلی است که می‌گوید: «فرزند مفید، پسر و مفیدترین ثروت، نخل است.»^۱ (جهاندیده، ۱۳۹۶، ج ۱: ۲۷۱) که از آن می‌توان به اهمیت و ارزش والای نخل پی‌برد. هنگامی که بلوچ می‌خواهد تمامی ارزش‌های مادی را بشمارد و ناپایداری آنها را بازگوید، می‌گوید: «شهر و نخل و ثروت برای هیچ کس نمی‌ماند.»^۲ (همان، ج ۲: ۲۲۷۳).

قطع درخت خرما را نادرست و آن را گناه می‌دانند (زومکی‌جاسکی، ۱۳۹۶: ۲۱۴). برای قطع کردن و خشکاندن نخل از واژه‌ی کشتن استفاده می‌شود (سلامی، ۱۳۸۲: ۶۷). خشکاندن نخل، قطع نسل یا کوری فرد قطع‌کننده را در پی دارد (رستم‌نژاد دشتی، ۱۳۸۶: ۹۲). اگر مجبور شوند نخلی را قطع کنند، پیش از قطع کردن یا پس از آن، حیوانی را قربانی می‌کنند (خرم‌روز، ۱۳۹۰: ۱۱۴؛ قزلی‌جهرمی، ۱۳۹۴: ۱۲۶) و باید نهال نخلی بکارند (زومکی‌جاسکی، ۱۳۹۶: ۲۱۴). آنها معتقدند نخل قطع شده، در هنگام سقوط همچون انسان ناله سر می‌دهد (دژگانی، ۱۳۹۳: ۷۵). قربانی همواره از جمله مهم‌ترین اعمال آیینی در بسیاری از فرهنگ‌ها بوده‌است. در ایران نیز قربانی به قربانی خونی (سربریدن حیوانی) محدود می‌شود؛ با این وجود، در برخی از مناطق حاشیه‌ی کویر همچون خور، بیابانک و طبس که زیستگاه درخت خرما است، درخت خرما را که معمولاً سن و سال کمی داشته باشد نیز به عنوان قربانی می‌کشند (میراسکندری و طاهری، ۱۳۸۸: ۶۰-۵۸؛ قربانی‌جویباری، ۱۳۹۸: ۲۰۴-۱۸۱). اهمیت درخت خرما به حدی است که می‌توان گفت این درخت از گهواره تا گور همراه آدمی است؛ چرا که در گذشته، گهواره‌ی نوزاد را از شاخ و برگ درخت خرما درست می‌کردند و فرد در طول زندگی از نخل و محصولش بسیار بهره می‌برد؛ پس از مرگ نیز مرده را روی شاخه‌های تر نخل می‌گذاشتند، او را غسل می‌دادند و بالاخره دو تکه از چوب نخل را که بر روی آن آیه‌الکرسی نوشته بودند، در کفن مرده قرار می‌دادند (میراسکندری و طاهری، ۱۳۸۸: ۵۸؛ عباسی‌دمشهری، ۱۳۸۸: ۱۴)، یا اینکه برگه‌ی درخت خرما را در قبر می‌گذاشتند و معتقد بودند که با این کار می‌توانند از تنگی و فشار قبر بکاهند (غلامرضایی، ۱۳۹۵: ۲۱۴).

۵- ریشه‌یابی واژه‌ی مغ

واژه‌ی *mox* از ریشه‌ی اوستایی *movu* است که در فارسی باستان به *magu* تبدیل شده‌است. در گاتاه‌ها، *maga* آمده‌است. اوستا‌شناسان با توجه به دانش ریشه‌شناسی واژه‌ها و متون اوستایی و پهلوی، معانی زیر را برای این واژه در نظر گرفته‌اند: کار بزرگ، کار شگرف، پیشه‌ی بزرگ، توانایی، شکوه، بخشایش مینوی، دهش ایزدی، آرمان مقدس و تقوا (فرهوشی، ۱۳۸۸: ۱۲۶). این واژه در سانسکریت به صورت *magha* به معنی پاداش و دهش آمده‌است (همان: ۱۲۶). واژه‌ی *maga* به معنای دهش ایزدی و نیرویی است که از

1. čokk bačč māl mačč

2. molk o mog o māl na-baņt pa kas a pādār

سوی واقعیت برتر به کسی داده می‌شود و تقریباً معادل با فره ایزدی است که از سوی خدا بخشیده می‌شود. این فره اکتسابی نیست، بلکه با در سرشت روحی و جسمی فرد آمیخته است (فروهوشی، ۱۳۸۸: ۱۲۷).

در زبان پهلوی، muϣ (مکنزی، ۱۳۸۳: ۱۰۸)، mōg (فروهوشی، ۱۳۹۰: ۳۸۵) و mug (همان: ۳۸۷)، به معنای «خرما بن» آمده‌است؛ بنابراین، واژه‌های moϣ، mog، mok، mox، moč و mo که در جنوب کشور باقی‌مانده است، به طور مستقیم ریشه در زبان پهلوی دارد.

۶- چرایی «مغ» نامیدن «درخت خرما»

هنگامی که مادها از مناطق شمالی به قسمت‌های غربی و جنوبی فلات ایران در حال مهاجرت بودند، در ابتدا به ناحیه‌ی غربی فلات ایران رسیدند که در مجاورت با دولت مقتدر آشور بود (دیاکونوف، ۱۳۹۵: ۹۲-۸۵). خاستگاه آشوریان، کشور عراق کنونی بود؛ یعنی سرزمینی که به لحاظ آب و هوایی، یکی از مناطق بسیار مناسب برای کشت درخت خرماست. آریاییان از مناطقی آمده بودند که به لحاظ آب و هوایی در آن درخت نخلی وجود نداشت و از آن گذشته، با نواحی گرمسیری فاصله‌ی بسیار زیادی داشت؛ به همین دلیل، آنان نخل را ندیده و به ارزش والای آن پی‌نبرده بودند و نامی برای آن نداشتند. مادها اولین ایرانیانی بودند که نخل را در سرزمین آشوریان دیدند.

در گذشته بسیار اتفاق افتاده است که مردمی برای اولین بار، چیزی را به واسطه‌ی قوم دیگری بشناسند، یا به وفور از محصول با کیفیت ساخت قومی دیگر استفاده کرده باشند. در نتیجه، این احتمال وجود داشت که آن چیز را به آن سرزمین یا آن قوم (مردم) نسبت داده باشند؛ مثلاً ما امروزه از واژه‌ی «چینی» استفاده می‌کنیم و منظورمان ظروف سفالینی است که از گلی مخصوص تهیه و پس از پخته شدن در کوره، لعاب اندود می‌شود. به خوبی هویداست که وسایلی از این جنس، در ابتدا از سرزمین چین به دست ما رسیده و چون اولین آشنایی ما با این گونه وسایل از چین بوده‌است، ما از واژه‌ی «چینی» استفاده می‌کنیم. امروزه وسایلی از آن جنس را ممکن است خود تولید کنیم یا از سایر کشورها وارد کنیم، ولی تمام آنها را «چینی» می‌نامیم. در چند سده‌ی گذشته در گراش - که فعلاً شهرستانی در جنوب استان فارس است و در حدود صد سال پیش از این، روستایی بود - ظروف سفالی مرغوبی از قبیل خمره و دیزی (سدیدالسلطنه، ۱۳۶۲: ۴۲۹ و ۵۹۰)، تولید و به نواحی مجاور صادر می‌شد. به دلیل مرغوبیت و احتمالاً فراوانی ظرف‌های سفالی ساخت گراش، به تدریج نام برخی از این ظروف در گویش‌های رایج در هرمزگان و جنوب کرمان مانند گویش‌های رایج در بندر خمیر و منوجان به دست فراموشی سپرده شد؛ به گونه‌ای که امروزه، «خمره» را در بندر خمیر «gerāši» (قتالی، ۱۳۸۸: ۲۸۷)، در فین هرمزگان «gerāšey» (نجیبی‌فینی، ۱۳۸۱: ۱۲۲) و در منوجان «garāši» (یزدانفر، ۱۳۸۹: ۱۳۹) می‌نامند.

متنی منظوم به زبان پهلوی پارتی در دسترس است که در آن به مناظره‌ی نخل و بز پرداخته شده‌است. این متن به «درخت آسوریگ^۱» مشهور است (جاماسب‌آسانا، ۱۳۹۴:

1. deratx-e âsurig

۲۹۰-۲۸۳). از نظر دستور زبان پهلوی، آسوریگ از صفت نسبی «آسور» (نام سرزمین) به اضافه‌ی پسوند صفت‌ساز «یگ» تشکیل شده‌است. توصیفی که از این درخت در متن درخت آسوریگ ارائه شده‌است، شکی باقی نمی‌گذارد که منظور از این درخت، همان نخل است. چون ماده‌ها برای اولین بار از طریق آشوریان با نخل آشنا شدند؛ بنابراین، تعجب برانگیز نیست اگر آن را «درخت آسوری» یا «درخت آسوری» نامیده باشند. احتمالاً این نام، اولین نامی است که ایرانیان به نخل داده باشند.

پس از گذشت مدتی، گروهی از آریایی‌ها به مناطق گرمسیری جنوبی‌تر رسیدند. در محلی که آنان برای زیست خود انتخاب کردند، نخل به فراوانی وجود داشت. قطعاً آنان چگونگی کاشت و داشت نخل و برداشت خرما را از ساکنان بومی این مناطق فرا گرفتند و پس از چندی سکونت در این منطقه، متوجه شدند که این درخت چقدر در زندگی‌شان تأثیرگذار است و بدین ترتیب، به ارزش واقعی آن پی بردند.

پذیرفتنی است که بومیان جنوبی و جنوب غربی فلات ایران، نخل را به دلیل سودرسانی فراوانش مورد احترام قرار می‌دادند و حرمت آن را به حد تقدس رسانیده بودند. در سومر، کلد، آشور، بابل، فنیقیه و مصر، این درخت موقعیت ویژه‌ای داشت و حتی مورد تقدیس نیز بود (کوپر، ۱۳۹۲: ۱۵۶ و ۱۵۵؛ جابز، ۱۳۹۷: ۱۳۸). نواحی جنوبی و جنوب غربی ایران، از نظر آب و هوایی شرایط مطلوبی برای رشد نخل داشت و از سوی دیگر، این مناطق دارای روابط فرهنگی، سیاسی و اقتصادی گسترده‌ای با آشور و بابل بود؛ به همین دلیل، باورهای مشابهی در خصوص نخل بین آنان وجود داشت. اگر نپذیریم که آریایی‌های مهاجر نیز پس از آشنایی با نخل، پذیرای تمامی باورها و تقدسی شدند که بومیان برای نخل قائل بودند، بسیار محتمل است که حداقل برخی از آن باورها را پذیرفته باشند.

در بندهش، پیرامون ارزش نخل چنین آمده‌است: «... این را نیز به دین گوید که همه‌ی هستی مادی را برابر نیافریدم... از گیاهان، خرما بن - که گیاه دو پاره خوانده شود - (به اندازه‌ی) همه‌ی گیاهان میان آسمان و زمین ارزد؛ به جز درخت گوکرن که بدو مرده خیزانند ...» (فرنخ‌دادگی، ۱۳۹۰: ۹۰).

درختی که از جزء جزء آن استفاده می‌کردند و محصولش، منبع تغذیه‌ی بسیار مناسبی از نظر انرژی و سایر مواد مغذی برای خود و احشام‌شان در طول سال بود و از سوی دیگر، با توجه به معنای واژه‌ی «maga» در سانسکریت و ایرانی باستان که از آن «دهش» برداشت می‌شود، آیا نمی‌توان چنین تصور کرد که ایرانیان ساکن در مناطق خرماخیز جنوب، این درخت را دهشی از سوی آفریدگار دانسته و بنابراین، آن را «mag» نامیده باشند. واژه‌ای که به تدریج به «moç, mok, mog, mo» تبدیل شد. ارتباط بین نخل و کرامت را نیز می‌توان در بیته‌ی از سعدی شیرازی (۱۳۷۴: ۴۷۴) مشاهده کرد:

گرت زدست برآید، چو نخل باش کریم
ورت زدست نیاید، چو سرو باش آزاد

«سدید السلطنه» در خصوص نامگذاری درخت خرما به مغ، چنین نوشته‌است: «کلمه‌ی مغ چون بر انسان اطلاق می‌شود، عبارت است از انسانی که تربیت‌کننده‌ی

جان و آیین است. درخت خرما را هم به همین مناسبت مغ گویند؛ چون که از یک اصله نخل، ممکن است کلیه‌ی لوازم زندگانی انسان از ماکول و مشروب و ملبوس و کتابت و خانه و مسکرات و غیره تدارک شود؛ حقیقتاً مغ تربیت‌کننده‌ی جسمانی انسان است، نخل و موبد را به همین لحاظ مغ گفته‌اند.» (سدیدالسلطنه، ۱۳۴۲: ۶۴).

۷- واژه‌ی «نخل»، جایگزین واژه‌ی «مغ»

تأثیر زبان عربی در زبان فارسی معیار و گویش‌های ایرانی، باعث شده‌است که واژه‌ی نخل، به صورت روزافزونی جای واژه‌های معادل آن را در گویش‌های ایرانی بگیرد، یا اینکه هر دو واژه در کنار هم کاربرد داشته باشد. شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد به تدریج، واژه‌ی نخل جایگزین واژه‌هایی همچون مغ شده‌است. ابن بطوطه گزارش می‌دهد که نام پیشین هرمز، مغستان بوده‌است (طنجی، ۱۳۹۶، ج ۱: ۳۲۲)، یا گزارش شده که روستای نخل ناخدا، قبلاً مخ ناخدا نامیده می‌شده‌است (اقتداری، ۱۳۷۵: ۵۵۲). امروزه در بسیاری از مکان‌های جغرافیایی به خصوص در استان‌های جنوبی، واژه‌های مغ و مخ حضور دارد؛ مانند مخدان^۱ (حمیدی، ۱۳۹۵، ۱۱۵۸) و مغو^۲ (اقتداری، ۱۳۷۵: ۴۷۷). در استان بوشهر نیز در نام بسیاری از روستاها مانند نخل تقی و نخل غانم، واژه‌ی نخل به چشم می‌خورد (حمیدی، ۱۳۹۵، ۱۲۵۶)؛ چه بسا در نام این مکان‌ها نیز در زمانی نه چندان دور، واژه‌ی مغ وجود داشته که جای خود را به واژه‌ی نخل داده‌است.

نتیجه‌گیری

در گویش‌های ایرانی، واژه‌هایی که برای نامیدن «درخت خرما» به کار برده می‌شود، توزیع جغرافیایی ویژه‌ای دارد. در مناطقی که به طور طبیعی رویشگاه درخت خرما است، برای نامیدن این درخت از واژه‌های مُغ، مُگ، مُک، مُخ، مُچ و مو استفاده می‌شود. در زبان پهلوی *muṣ*، *mōg* و *mug* به معنای «خرما بن» بوده‌است. بنابراین، واژه‌های *mo* و *moṣ*، *mog*، *mok*، *mox*، *moč* که در نیمه‌ی جنوبی ایران باقی مانده‌است، به طور مستقیم ریشه در زبان پهلوی دارد. آریایی‌ها تا پیش از اینکه به مناطق گرمسیری برسند، این درخت را نمی‌شناختند و حتی اسمی نیز برای نامیدن آن نداشتند. این درخت برای ساکنان بومی نواحی گرمسیری تقدس داشت. پس از تماس آریایی‌ها با بومیان این مناطق و پی بردن به اهمیت بسیار زیاد این درخت و محصول آن (خرما) در زندگی ساکنان مناطق گرمسیری، برای این درخت اهمیت ویژه‌ای در نظر گرفتند و برایش تقدس قائل شدند. واژه‌ی «maga» در سانسکریت و ایرانی باستان، به معنی «دهش» است. احتمالاً ایرانیان پس از سکونت در مناطق خرماخیز، این درخت را «دهشی از سوی آفریدگار» دانستند و بنابراین، آن را «mag» نامیدند. واژه‌ای که به تدریج به *mog*، *mok*، *moč*، *moṣ* و *mo* تبدیل شده‌است.

۱. روستایی در بردخون شهرستان دیر و روستایی در خابیز شهرستان اهرم.
۲. شهری در شهرستان بندرلنگه.

منابع و مآخذ

- آئینه‌نگین، ولی‌الله (۱۳۸۲)، نگین سبز کرمان، فرهنگ گویش رابر بافت، چاپ اول، کرمان: مرکز کرمان‌شناسی.
- اسماعیلی، محمدمهدی (۱۳۹۰)، گنجینه‌ی گویش‌های ایرانی، (استان اصفهان)، ج ۱، چاپ اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارس و گروه نشر آثار.
- افشار، ایرج (۱۳۸۴)، سفرنامه‌چه (گلگشت در وطن)، چاپ اول، تهران: اختران.
- اقتداری، احمد (۱۳۷۱)، لارستان کهن و فرهنگ لارستانی، چاپ دوم، تهران: جهان معاصر.
- _____ (۱۳۷۵)، آثار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان، چاپ دوم، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- اکبرپور، جعفر (۱۳۹۴)، گنجینه‌ی گویش‌های ایرانی (استان مازندران ج ۱ و ج ۲)، چاپ اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارس و گروه نشر آثار.
- اکبرزاده، داریوش (۱۳۸۱)، فرهنگ گویش دشتستانی، چاپ اول، تهران: پازینه.
- برجیان، حبیب (۱۳۹۴)، گنجینه‌ی گویش‌های ایرانی، (استان اصفهان)، ج ۲، چاپ اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارس و گروه نشر آثار.
- برومندسعید، جواد (۱۳۷۰)، واژه‌نامه‌ی گویش بردسیر، چاپ اول، کرمان: مرکز کرمان‌شناسی.
- بلادی، سیدعبدالعزیز (۱۳۹۰)، ریشه‌شناسی واژگان منتخب گویش بوشهری، چاپ اول، تهران: آینه کتاب.
- پاپلی‌یزدی، محمدحسین (۱۳۶۸)، «پیامدهای سیاسی، اقتصادی بلوچستان بدون نخلستان»، فصلنامه‌ی تحقیقات جغرافیایی، شماره‌ی ۱۳: ۳۴-۵.
- پدرام، سیدعبدالعلی (۱۳۹۰)، فرهنگ لغات و اصطلاحات عامیانه‌ی داراب، چاپ اول، قم: مجمع ذخائر اسلامی.
- جایز، گرتروود (۱۳۹۷)، فرهنگ سمبل‌ها، اساطیر و فولکلور، ترجمه‌ی محمدرضا بقاپور، چاپ دوم، تهران: اختران.
- جاماسب‌آسانا، جاماسب جی دستور منوچهر جی (۱۳۹۴)، درخت آسوری، متن‌های پهلوی، پژوهش سعید عربان، چاپ دوم، تهران: علمی.
- جهاندیده، عبدالغفور (۱۳۹۶)، فرهنگ بلوچی - فارسی، چاپ اول، تهران: معین.
- جهانگیری، نادر (۱۳۹۴)، زبان گیلکی (گویش لاهیجان)، واژه‌نامه و پاره‌ای ویژگی‌های آوایی و ساخت واژه‌ای، چاپ اول، رشت: فرهنگ ایلیا.
- حمیدی، سیدجعفر (۱۳۹۵)، فرهنگ نامه‌ی بوشهر، چاپ اول، تهران: جامی.
- حیدریان، عباسعلی و حیدریان، حسین (۱۳۹۰)، گویش و واژه‌نامه‌ی لاسگردی (لاسجری)، چاپ اول، سمنان: حبله‌رود.
- خاتمی، سیدهاشم (۱۳۸۶)، بررسی تطبیقی گویش کازرونی، چاپ اول، تهران: کازرونیه.
- خرم‌روز، مروان (۱۳۹۰)، میراث باستان: بررسی ریشه‌شناسانه‌ی آیین‌ها و باورهای فرهنگ لارستانی، چاپ اول، شیراز: ایلاف.
- خسروانی، ایرج (۱۳۹۲)، خشت و کمارج، چاپ اول، شیراز: ادیب مصطفوی.

- دریانورد، غلامحسین (۱۳۹۲)، *نگاهی به بندر گناوه*، چاپ اول، تهران: همسو.
- دژگانی، فاطمه (۱۳۹۳)، *باورهای سینه به سینه در هرمزگان*، چاپ اول، قم: دارالتفسیر.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، *لغت‌نامه*، چاپ دوم از دوره جدید، تهران: دانشگاه تهران.
- دیاکونوف، ایگور میخائیلوویچ (۱۳۹۵)، *تاریخ ماد*، ترجمه‌ی کریم کشاورز، چاپ یازدهم، تهران: علمی و فرهنگی.
- رستم‌نژاد دشتی، یوسف (۱۳۸۶)، *میراث نیاکان*، چاپ اول، شیراز: ایلاف.
- رئیس‌ی، مسعود (۱۳۸۲)، «*واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به خرما در گویش کتیچی*»، فصلنامه‌ی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، شماره‌ی ۲: ۱۷۵-۱۸۸.
- زاهد، امید (۱۳۹۵)، *بر فراز درگاه: نگاهی به درودگاه*، چاپ اول، قم: صحیفه خرد.
- زنده‌بودی، کیمیا (۱۳۸۸)، «*جایگاه خرما در فرهنگ مردم خورموج*»، فصلنامه‌ی نجوای فرهنگ، شماره‌ی ۱۱: ۹۷-۱۰۲.
- زومکی جاسکی، خدابخش (۱۳۹۶)، *فرهنگ مرم جاسک*، چاپ اول، قم: دارالتفسیر.
- سبزی‌پور، جهان‌دوست (۱۳۹۴)، *گنجینه‌ی گویش‌های ایرانی*، (تاتی خلخال)، چاپ اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارس و گروه نشر آثار.
- سدید السلطنه، محمدعلی خان (۱۳۴۲)، *بندرعباس و خلیج فارس*، تصحیح احمد اقتداری، تهران: کتابخانه ابن‌سینا.
- _____ (۱۳۶۲)، *سفرنامه‌ی سدید السلطنه*، «*التدقیق فی سیر الطریق*»، تصحیح و حاشیه‌نویسی احمد اقتداری، تهران: بهنشر.
- سعدی، شیخ مصلح‌الدین (۱۳۷۴)، *کلیات سعدی*، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: طلوع.
- سلامی، عبدالنبی (۱۳۸۲)، «*خرما در فرهنگ مردم «خشت» و «دلوار»*»، فصلنامه‌ی گویش‌شناسی (ویژه‌نامه‌ی نامه فرهنگستان)، شماره‌ی ۱: ۷۵-۵۳.
- _____ (۱۳۸۳ الف)، «*خرما در فرهنگ مردم کرمان*»، فصلنامه‌ی گویش‌شناسی (ویژه‌نامه‌ی نامه فرهنگستان)، شماره‌ی ۲: ۵۳-۳۷.
- _____ (۱۳۸۳)، *گنجینه‌ی گویش‌شناسی فارس*، ج ۱، چاپ اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارس و گروه نشر آثار.
- _____ (۱۳۸۴)، *گنجینه‌ی گویش‌شناسی فارس*، ج ۲، چاپ دوم، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارس و گروه نشر آثار.
- _____ (۱۳۸۵)، *گنجینه‌ی گویش‌شناسی فارس*، ج ۳، چاپ دوم، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارس و گروه نشر آثار.
- _____ (۱۳۸۶)، *گنجینه‌ی گویش‌شناسی فارس*، ج ۴، چاپ اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارس و گروه نشر آثار.
- _____ (۱۳۸۸)، *گنجینه‌ی گویش‌شناسی فارس*، ج ۵، چاپ اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارس و گروه نشر آثار.
- _____ (۱۳۹۰)، *گنجینه‌ی گویش‌شناسی فارس*، ج ۶، چاپ اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارس و گروه نشر آثار.

- _____ . (۱۳۹۳)، گنجینه‌ی گویش‌شناسی فارس، ج ۷، چاپ اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارس و گروه نشر آثار.
- شبانی، حسن (۱۳۸۶)، نه‌بندان، دیار خورشید، چاپ اول، تهران: روزگار.
- شوالیه، ژان و گربران، آلن (۱۳۸۷)، فرهنگ نمادها، ج ۵، ترجمه‌ی سودابه فضایی، چاپ اول، تهران: جیحون.
- _____ . (۱۳۸۸)، فرهنگ نمادها، ج ۳، ترجمه‌ی سودابه فضایی، چاپ دوم، تهران: جیحون.
- صابری، اکبر (۱۳۹۳)، فرهنگ مشاهیر برازجان، چاپ اول، قم: صحیفه خرد.
- صادقی، زمان (۱۳۹۴)، فرهنگ واژگان جنوب کرمان، چاپ اول، تهران: فرهنگ عامه.
- صیادی، مرصع و زنده‌بودی، میثم (۱۳۹۴)، واژه‌شناسی و ساختار جمله در گویش بردستان، چاپ اول، قم: صحیفه خرد.
- طنجی، ابی‌عبدالله محمد بن عبدالله (۱۳۹۶)، سفرنامه‌ی ابن بطوطه، ترجمه‌ی محمدعلی موحد، چاپ دوم، تهران: کارنامه.
- عباسی دمشهری، رحمت‌الله (۱۳۸۸)، «آرامدی بر آیین تدفین در میناب»، گلپنگ، سال هفتم، شماره‌ی ۲: ۱۵-۷.
- عربستانی، مهرداد (۱۳۸۷)، تعمیدیان غریب: مطالعه مردم‌شناختی در دین‌ورزی صابئین مندائی/ایران، چاپ دوم، تهران: افکار.
- علی‌یاری بابلقانی، سلمان (۱۳۹۶)، گنجینه‌ی گویش‌های ایرانی، (هفت گویش از حاشیه‌ی زاگرس)، چاپ اول، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارس و گروه نشر آثار.
- غراب، کمال‌الدین (۱۳۶۴)، بلوچستان یادگار مطرود قرون، چاپ اول، تهران: کیهان.
- غلامرضایی، محمد (۱۳۹۵)، تشنه فر، آیین زندگی دهه‌های پیشین در خور و بیابانک، چاپ اول، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- فرزین‌نیا، صمد (۱۳۹۰)، فرهنگ فارسی جهرمی (واژه‌ها، اصطلاحات، ضرب‌المثل‌ها، باورها و آیین‌ها)، چاپ دوم، شیراز: دانشگاه آزاد اسلامی شیراز.
- فرنبرگ‌دادگی (۱۳۹۰)، بندهش، تصحیح مهرداد بهار، چاپ چهارم، تهران: توس.
- فرهادی‌راد، یوسف (۱۳۸۲)، بررسی ریشه‌شناسی گویش بافت، چاپ اول، کرمان: مرکز کرمان‌شناسی.
- فروه‌وشی، بهرام (۱۳۸۸)، جهان فروری: بخشی از فرهنگ ایران کهن، چاپ سوم، تهران: فروهر.
- _____ . (۱۳۹۰)، فرهنگ زبان پهلوی، چاپ ششم، تهران: دانشگاه تهران.
- فریزر، جیمز جرج (۱۳۹۷)، شاخه‌ی زرین، ترجمه‌ی کاظم فیروزمند، چاپ یازدهم، تهران: آگاه.
- قتالی، سیدعبدالجلیل (۱۳۸۸)، بررسی گویش و واژگان بندرخمیر (هرمزگان)، چاپ اول، شیراز: ایلاف.
- قربانی‌جوبیاری، کلثوم (۱۳۹۸)، «قربانی نخل، آیینی بازمانده از آیین‌های دوموزی»، دو ماهنامه‌ی فرهنگ و ادبیات عامه، سال هفتم، شماره‌ی ۴۵: ۲۰۵-۱۷۱.
- قزلی‌جهرمی، ایرج (۱۳۹۴)، فرهنگ و آداب و رسوم شهرستان جهرم، چاپ اول، جهرم: بونیز.
- کوپر، جی. سی (۱۳۹۲)، فرهنگ نمادهای آیینی، ترجمه‌ی رقیه بهزادی، چاپ اول، تهران: علمی.

کیا، صادق (۱۳۹۰)، *واژه‌نامه‌ی شصت و هفت گویش ایرانی*، چاپ اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

مرادی کرمانی، هوشنگ (۱۳۹۷)، *شما که غریبه نیستی*، چاپ بیست و ششم، تهران: معین. مزداپور، کتایون (۱۳۹۳)، *واژه و معنای آن از فارسی میانه تا فارسی*، چاپ دوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

مشتاقی نائینی، علی بن محمد (۱۳۸۲)، *گزارش کویر: سفرنامه‌ی صفا السلطنه نائینی (تحفه الفقراء)*، تصحیح محمد گلبن، چاپ دوم، تهران: اطلاعات.

مکنزی، د. ن (۱۳۷۳)، *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*، ترجمه‌ی مهشید میرفخرایی، چاپ اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

مؤیدمحسنی، مه‌ری (۱۳۸۱)، *گویش مردم سیرجان*، چاپ اول، کرمان: مرکز کرمان‌شناسی.

میراسکندری، فریبا و طاهری، مرضیه (۱۳۸۸)، «*تحلیل مردم‌شناختی نخل و خرما در فرهنگ مردم خور و بیابانک*»، فصلنامه‌ی فرهنگ مردم ایران، شماره‌ی ۱۶: ۶۳-۵۳.

میرشکرایبی، محمد و بهروزیان، عبدالرحیم (۱۳۸۳)، *طرح پژوهشی مردم‌شناسی ماسوله: زبان‌شناسی مردم ماسوله*، چاپ اول، تهران: سازمان میراث فرهنگی و جهانگردی.

نجیبی‌فینی، بهجت (۱۳۹۲)، «*واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به درخت نخل، گیاهان و درختان مخصوص شهر فین*»، زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، شماره‌ی ۲: ۱۷۳-۱۶۱.

نظارات، ناصر (۱۳۹۱)، *لغات و اصطلاحات گویش مردم ماهشهر، هندیجان و روستاهای حومه*، ماهشهر: مؤلف.

نیرومند، محمدباقر (۱۳۵۵)، *واژه‌نامه‌ای از گویش شوشتری*، چاپ اول، تهران: فرهنگستان زبان ایران.

نیک‌نفس دهقانی، اسلام (۱۳۷۷)، *بررسی گویش جیرفت و کهنوج*، چاپ اول، کرمان: مرکز کرمان‌شناسی.

یزدانفر، وحید (۱۳۸۹)، *گویش و رسوم مردم منوجان*، چاپ اول، تهران: دائرةالمعارف ایران‌شناسی.

Naxl, deraxt-e xormâ and moy

Mustafa Saadat ¹

Abstract

Date palm (*Phoenix dactylifera*) is a monotonous tree that grows in the tropic areas. The southern regions and some parts of central Iran is its natural habitat. Tropical people use all the components of the tree and its fruits. In standard Persian, the Arabic word “naxl” is used to name it. However, in many Iranian dialects the words moy, mog, mok, mox, moč, mo, xormâ dâr and deraxt-e xormâ are used. These names have a specific geographical distribution. In the dialects of the southern provinces and the central districts where the date palm grows, it is called moy, mog, mok, mox, moč and mo. In the adjacent areas of these areas it is called “deraxt-e xormâ” and in the dialect of other areas which is further away from the natural habitat of date palm, it is called “xormâ dâr”. This naming relates to the importance of the date palm to the lives of the people in those areas, and it is also affected by the sanctity of the date palm.

Keywords: Iran, Iranian dialects, Geographical distribution, Palm Tree, moy.

1. Professor of Genetics, Department of Biology, Faculty of Science, Shiraz University.